

این دل نوشته نه سفرنامه که سیرنامه است، زیرا سفر از جابه‌جایی جغرافیایی و حد و مرزها و خطوط و شمارش اعداد حکایت دارد، اما سیر، سفری باطنی است و سفر روح نیز حد و مرزی نمی‌شناسد و از مرزها و اقلیم‌های خاکی فراتر می‌رود و نابینا کرانه است. دوست دارم نام این دل نوشته را سیرنامه بگذارم که به‌راستی سیری کوتاه و سرشار در سلوک هند، برای این من خاکی که دل به آن سوتر از افلاک بسته‌ام و شوق‌آمیز و عاشقانه به سپهر فرهنگی شرق و این سپهر لاجوردی نگاه می‌کنم، همانا سیر در فرهنگی است که هزاران سال قدمت دارد و هنوز زنده است و روح حیات قدسی در زندگی کهنسال این فرهنگ اصیل و مقدس، هنوز ساری و جاری است، فرهنگی که در صورت‌هایی شگفت و تماشایی تجسد یافته است. سفر به هند، هدایای زیادی برای من و ما داشت و اگر چه اصلی‌ترین هدف این سفر، تبادل و تعامل اندیشه‌ها و نظریه‌های پژوهشگران هندی و ایرانی در حیطه شعر و داستان سه دهه اخیر ایران بود، اما ما را به اهداف دیگری از جمله آشنایی نزدیک با سرزمین افسانه‌های هند نزدیک کرد و هم‌چنین درک و دریافت عمیق‌تر این نکته را به همراه داشت که عشق به زبان و ادبیات فارسی، هنوز هم بر قلب و روح مردمان مهربان و فروتن و دوست‌داشتنی هند حاکم است. وقتی می‌گوییم زبان و ادبیات فارسی، به اقیانوسی از معانی و مفاهیم اشاره می‌کنیم که همه معارف دینی و ایمانی و کلاً همه وجوه مشترک فرهنگ یگانه ایران و هند را دربر می‌گیرد. حتی تصور این عظمت تکان‌دهنده است، چه برسد به آنکه بخواهیم در این گستره معنوی اندکی تغییر مکان دهیم و با صورت دیگری از این فرهنگ شگفت روبه‌رو شویم، صورتی که صورت‌گران چین نیز با دیدن آن حیران می‌شوند و از به تصویر کشیدن همه وجوه این صورت معنوی درمی‌مانند. هند با وجود

تسلط فرهنگ و تکنولوژی غرب بر اغلب کشورهای جهان، هنوز همان هند باستانی باقی مانده و عطر و بوی فرهنگ عمیق و ادیان و مذاهب شگفت‌انگیز هند که در وجهی فراگیر، با فرهنگ و زبان و ادبیات فارسی پیوندی دیرینه دارد، به مشام جان‌آگاهان می‌رسد. حضور هفتصد سال زبان فارسی در هند، یعنی حضور هفتصد سال فرهنگ ایرانی اسلامی که هم‌چنان بر شعر و نقاشی و تاریخ موسیقی و کلاً بینش ژرف اندیشمندان مسلمان ایرانی و هندی، سایه‌ای گسترده و مانا افکنده است و راقم مجازی این دل نوشته نیز، یک هفته با صورت افسانه‌ای و روایی دیگری از این معنای لایتناهی روبه‌رو شدم و هوش از سرم پرید و در بهت این عظمت اسطوره‌ای فرورفتم.

معمولاً سفرهایی که با سمینارهای تخصصی و نشستهای علمی همراهند، با نوعی خشکی و انعطاف ناپذیرتری روبه‌رو هستند که پژوهشگران را از دریای متلاطم احساس و ابراز احساسات دور نگه می‌دارد و به ساحل آرام عقل و بینش عقلانی می‌سپارد، اما سفرهایی که با حضور در سمینارهای ادبی، آن هم ادبیات فارسی همراه است از این ویژگی عاری است، زیرا مسافران این وادی پرشور، یا شاعرند یا داستان‌نویس و یا پژوهشگرانی که با این دو گروه مأنوسند و می‌دانند که احساس متلاطم بشری در اینان بسی شدیدتر و پررنگ‌تر از دیگر آدمیان است.

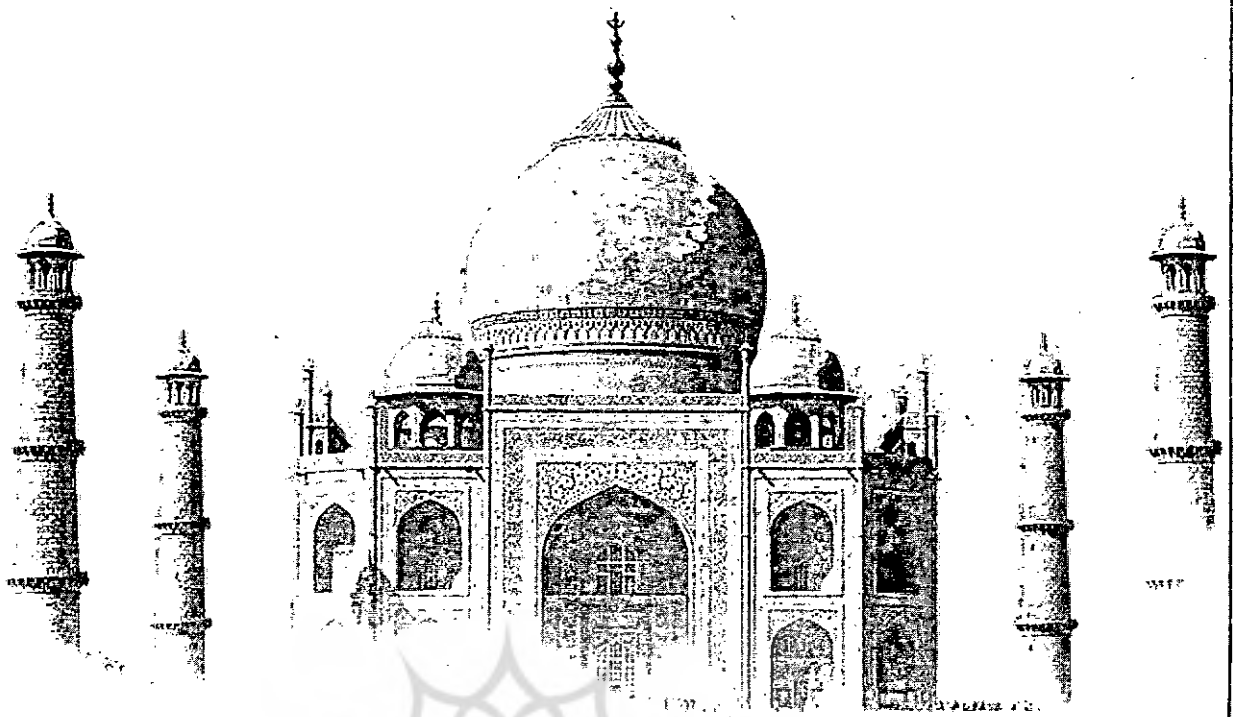
این مقدمه را عرض کردم تا به احساسی که در این سیر کوتاه و اثرگذار گریبان روح مجذوب مرا گرفت و آتش حیرت و شوق را در من برانگیخت اشاره کنم. هر لحظه این سیر و سلوک هفت روزه، خاطره‌ای فراموش‌نشدنی است. از همان لحظه‌ای که هواپیمای غول‌پیکر، از فرودگاه امام خمینی (ره) همراه با دل من پرواز کرد و در دهلی به زمین نشست، تا لحظه‌ای که فرودگاه دهلی را به قصد ایران عزیز ترک کردیم و در نقطه‌ای دیگر از این گستره بی‌نهایت فرهنگی فرود آمدیم، در تمام این لحظه‌ها، هم‌چنان در خاطره پرواز غوطه‌ور بودم.

سیری در سلوک هند

سعید یوسف نیا



شماره ۶۵
بهار ۱۳۸۸



معمولاً
سفرهایی که با
سمینارهای تخصصی
و نشستهای علمی
همراهند، با نوعی
خشکی و انعطاف
ناپذیر ترکی روبه‌رو
هستند که پژوهشگران
را از دریای متلاطم
احساس و ابراز
احساسات دور نگه
می‌دارد و به ساحل آرام
عقل و بینش عقلانی
می‌سپارد

این شهرهای باستانی را از یکدیگر جدا کرده است. به هر تقدیر این بنای باشکوه، بازمانده هنر معماری ایران و هند است که در معماری اسلامی و توحیدی ریشه دارد.

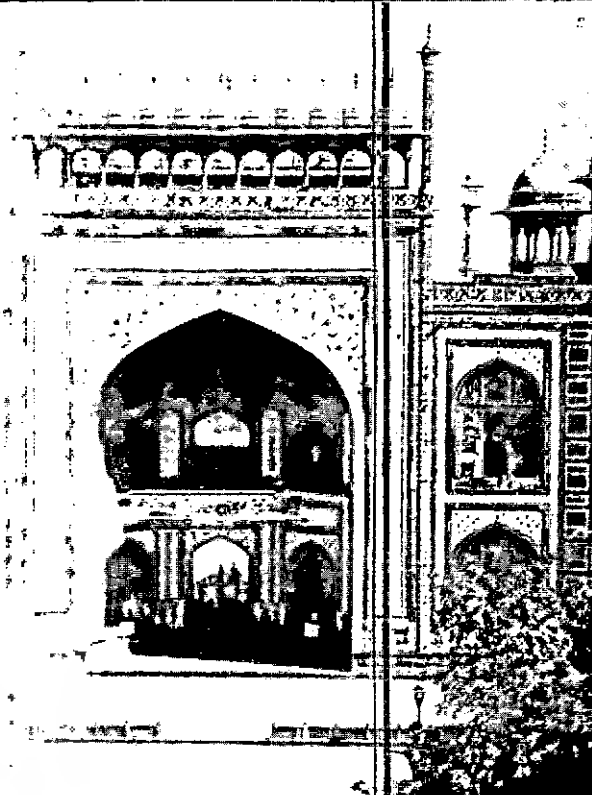
ممتاز محل یا بانو بیگم دختر یکی از اشراف ایرانی بود که عبدالحسین آصف‌خان نام داشت و در شهر آگرای هند متولد شده بود. شاه‌جهان و ممتاز محل ۱۸ سال با یکدیگر زندگی کردند و از آنان هفت فرزند به‌جا ماند که آنان نیز سرنوشت غریب و غم‌انگیزی داشتند. با دیدن تاج‌محل همه دانسته‌هایم محو شدند و در سایه‌سار روحی بزرگ و باشکوه، رنگ باختند و فقط تماشا ماند و حیرت و من از یاد بردم که این آرامگاه شگفت‌انگیز با دستان بیست هزار کارگر و استاد کار و سنگ‌تراش و فلز کار و جواهر تراش و نقاش بنا شده و هر گوشه آن از نمای بیرونی گرفته تا عمارت داخلی و دیوارها و ستون‌ها و ایوان بزرگ و مدور و شکوهمند تاج محل، یکی از عجایب هفت‌گانه جهان است. عجیب‌تر از جسم سنگین و عظیم تاج‌محل روحی بود که از خشت خشت مرمرین دیوارها و سقف آن جا بر من هجوم آورد و مرا به آن سوی زمان و مکان پرتاب کرد. به یاد این شعر بیدل افتادم که فرموده است: جنس، بسیار است و نقد فرصت ناکام، کم.

این همه صورت آسمانی و توحیدی برای تماشا و این همه جنس حیرت برای دیدن و رها گشتن و فرصت اندک و ناکام ما که باید بازمی‌گشتیم و خود را به مهمان‌سرای در اطراف دانشگاه دهلی می‌رساندیم. بازگشتیم و با خرید چند یادگاری از تاج محل، آن مکان اسطوره‌ای و تاریخی را ترک گفتیم و خود را برای فردایی هیجان‌انگیزتر آماده کردیم. خستگی راه و هیجان حضور در بین استادان بخش فارسی دانشگاه دهلی و هم‌چنین گفت‌وگو با استادان و دانشجویان دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دهلی و هم‌چنین سخنرانی در جمع انبوه استادان و دانشجویان دیگر زبان‌های رسمی هند، برایم تجربه و احساس تازه‌ای به همراه داشت. به

سمینار هم‌اندیشی شعر و داستان پس از انقلاب اسلامی با حضور شاعران و نویسندگان ایران و هند، یک روز پس از ورود ما به دهلی برگزار می‌شد، بنابراین حدوداً دوازده سیزده ساعت فرصت داشتیم تا دهلی را به قصد آگرا ترک کنیم و شاهد یکی از عجایب هفت‌گانه جهان یعنی تاج‌محل باشیم. گروه هشت نفره ما دهلی را رأس ساعت نه صبح به سمت آگرا ترک کرد و در مسیر سرسبز و بسیار زیبایی که طی کردیم، توقفی کوتاه داشتیم برای دیدن کاخ اکبرشاه که بر حلاوت این سفر افزود، اما تاج‌محل شکوهی دیگر داشت و ما را با عظمت عاشقانه خود مدهوش کرد. تاج‌محل نماد وفا و عشقی ابدی شاه‌جهان به همسر ایرانی خود ممتاز محل است. ما برای رسیدن به تاج‌محل باید از اتومبیل پیاده می‌شدیم و بخش پایانی راه را با ارابه‌هایی که به شترها و اسبها متصل بودند طی می‌کردیم. زندگی در آگرا و اطراف تاج‌محل جوششی خیره‌کننده دارد، خصوصاً این که حیوانات بسیاری را در صحن تاج‌محل و در آگرا دیدیم که در کنار انسانها و در کمال امنیت زندگی می‌کنند؛ از طوطی و باز و عقاب و انواع و اقسام پرندگان کوچک و بزرگی که تا آن روز ندیده بودم گرفته، تا فیل و اسب و میمون و سنجاب و سگ که تقریباً در همه جا پراکنده‌اند و جالب‌تر این که در کنار هندیان به ظاهر فقیر، سیر می‌زیند و از کسی نیز وحشت ندارند. تاج‌محل که تقریباً ۳۵۰ سال از عمر آن می‌گذرد، آرامگاه عظیمی است که به دستور شاه‌جهان، پنجمین امپراطور گورکانی هند و برای یادبود همسر ایرانی و محبوب او یعنی ممتاز محل ساخته شد. ساخت تاج‌محل در سال ۱۰۴۲ هجری شمسی آغاز شد و به روایتی تکمیل آن ۲۲ سال به طول انجامید. جالب این که معماران و طراحان تاج‌محل یعنی عیسی‌خان و امانت‌خان شیرازی هر دو ایرانی بودند. البته برخی نیز معتقدند که تاج‌محل را احمد معمار لاهوری و برادرش استاد حمید لاهوری ساخته‌اند، اما به‌راستی شیراز و لاهور و آگرا تفاوتی با یکدیگر ندارند و فقط مرزهای جغرافیایی



شماره ۶۵
بهار ۱۳۸۸



لطف خدا نتیجه کار رضایت‌بخش بود و آن هیجان سرکش جای خود را به آرامشی آبی سپرد. همایش از ساعت ده صبح آغاز شد و تا ساعت ده شب با دو توقف نسبتاً کوتاه برای پذیرایی ادامه داشت. موضوع سخنرانی من شرح ویژگی‌های یکی از جریانهای اصیل شعر ایران بود که نسبت دوباره و محکمی با سنت شعری و فرهنگی ایران برقرار کرده و به افقهای تازه‌ای در ساخت شعر و اندیشه رسیده است. ارزیابی این همایش بر عهده منتقدان و خبرنگاران ادبی است و من تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنم که این همایش نخستین سمینار مهم و رسمی دانشگاه دهلی بود که درباره ادبیات سه دهه اخیر ایران برگزار شد و خوشبختانه مورد استقبال اهالی رسانه‌های دیداری و شنیداری و مکتوب هند نیز قرار گرفت و با موفقیت به کار خود پایان داد.

فردای آن روز نیز باید در سمینار زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه جامعه ملی اسلامی دهلی و در نشست تخصصی یا اصطلاحاً ورک‌شاپ (workshop) حضور می‌یافتیم و از روند شکل‌گیری شعر و داستان سه دهه اخیر ایران سخن می‌گفتیم و ضمن شعرخوانی در بحث آزاد و پرسش و پاسخ شرکت می‌کردیم. آن شب را نیز با تصور فردایی هیجان‌انگیز و با صحبت درباره شگفتی‌های هند و استراحتی کوتاه به صبح رساندیم. هم‌اتاقی شاعر کیش و فاضلی که حیرتم را در این سفر باطنی با او قسمت می‌کردم، هادی سعیدی کیاسری بود که شاید اگر او در این لحظه‌های تپنده و در تماشای این همه شگفتی همسایه و همراه من نمی‌بود و مرا در تماشا و درک برخی دقایق مشترک ایران و هند یاری نمی‌داد، این قدر که اکنون بهره‌برده‌ام، بهره نمی‌بردم. در این دانشگاه نیز از روند شکل‌گیری شعر انقلاب و پس از انقلاب و از جریان اصیل شعر ایران از سنایی تا امروز سخن گفتم و با قرائت مثنوی کوتاهی از خود، آماده پاسخگویی به پرسشهای حاضران شدم. به هر تقدیر در دانشگاه جامعه ملی اسلامی دهلی نیز به لطف خدا و تحت تأثیر صمیمیت و سادگی

دانشجویان و استادان زبان فارسی هند، همه چیز به خیر و خوشی پایان یافت و اصلی‌ترین مأموریت ما که حضور در این دو سمینار بود به اتمام رسید، اما کار ما پایان نیافت و در دو سمینار دیگر نیز که در طی این یک هفته در دهلی برگزار شد حضور یافتیم؛ یکی در یازدهمین جلسه انجمن بیدل، در خانه فرهنگ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند که به همت متولیان فرهیخته و شاعرانی هم‌چون دکتر علیرضا قزوه و دکتر عبدالحمید ضیایی برگزار می‌شود و دیگری در سمینار بین‌المللی بزرگداشت یکی از عارفان مسلمان هند که این دو نشست نیز با نتیجه‌ای مثبت در جهت تبادل اندیشه‌های محققان ایرانی و هندی در زمینه ادبیات و عرفان اسلامی به پایان رسید و ما فرصت یافتیم که آرامگاه یکی از اولیاء خدا و دو تن از شاعران عارف فارسی زبان هند را زیارت کنیم. ساعت تقریباً ۱۱ شب را نشان می‌داد و شوق دیدار این مکان مقدس که آرامگاه بسیاری از اولیاء و شاعران عارف هند هم‌چون خواجه نظام‌الدین اولیاء، امیر خسرو دهلوی و غالب دهلوی بود، هر لحظه بیشتر می‌شد و خستگی و بی‌خوابی دیگر معنایی برای ما نداشت. در آن لحظه‌های بی‌نظیر، حتی آب و غذا را از یاد بردیم و چنان مجنوب و فریفته این تملن که‌نسال شدیم که نزدیک بود خودمان را نیز تمام و کمال از یاد ببریم که با دیدن این مکان مقدس چنین نیز شد و حالی غریب و شگفت و متعالی بر ما مستولی شد که شرح این هجران و سوز جگر، این زمان بگذار تا وقت دگر.

آرامگاه عارفان مسلمان دهلی سرشار از سکوتی آسمانی بود و جز چند تن، آن هم از خادمان و زائران خواجه نظام‌الدین اولیاء و امیر خسرو دهلوی بیدار نبودند. در سفر به هند با هفت شاعر و نویسنده و منتقد همراه بودم؛ دکتر هادی سعیدی کیاسری شاعر و نویسنده، میرحسن عابدینی منتقد و نویسنده کتاب معروف صد سال داستان نویسی در ایران، دکتر حسین پاینده منتقد ادبیات داستانی و مترجم زبان انگلیسی، علی عبداللہی شاعر و مترجم زبان آلمانی، مهرنوش غلامعلی شاعر و منتقد و بالاخره مسعود شایان به‌عنوان عکاس و فیلمبردار. اما در این سفر شبانه به‌جز هادی سعیدی و علی عبداللہی و مسعود شایان کسی با ما نبود. با دیدن آن محله قدیمی و آن روح عظیم باستانی، یعنی آرامگاه امیر خسرو و خواجه نظام‌الدین، دچار حس و حالی چنان غریب شدم که وصف‌ناپذیر است و به‌قول شیخ عطار: چیزی که چشیدنی بود، نتوان گفت. شادمانی و غمی آشنا، توأمان در جانم جوانه زده بود و دلم می‌خواست با صدای بلند گریه کنم اما به گریه‌ای درونی و بی‌صدا بسنده کردم. تا به حال این حس و حال را تجربه نکرده بودم، حتی زمانی که به آرامگاه مولانا در قونیه مشرف شدم چنین حسی نداشتم. تردیدی نداشتم که همراهانم نیز حال مرا درک می‌کنند و خود نیز در گرداب این احساس تازه دست و پا می‌زنند، زیرا به سکوتی عمیق تن در داده بودند و هیچ نمی‌گفتند. حیرت و خاموشی، خویشتاوندی دیرینه‌ای دارند و به فرموده بیدل: اگر معنی خامشی گل کند/ لب غنچه‌ی تعلیم بلبل کند.

حتماً کسانی که اهل شعر و معرفت‌آید و از سنت شعری و حکمی و معرفتی این سپهر فرهنگی و باستانی، منقطع نشده‌اند، می‌دانند که امیر خسرو دهلوی سمرقندی، یکی از بزرگ‌ترین و مشهورترین شاعران عارف و مسلمان اواسط قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است که در پتالی هند زاده شد و در دهلی درگذشت و به دهلوی معروف شد، درست مثل بیدل که در پتنه یا پتنای عظیم‌آباد هند متولد شد و در دهلی وفات یافت و به دهلوی شهرت یافت. آثار منظوم و منثور زیادی از امیر خسرو آن هم به زبان شیرین

و پر راز و رمز فارسی باقی مانده که بیانگر میراث فرهنگی مشترک ایران و هند است؛ دو کشور کهن با ریشه‌هایی مقتدر و نامیرا که چندین سده، با یک زبان مشترک زیسته‌اند و هم‌چون یک روح در دو بدن بوده‌اند، روحی که هیچ مرزی قادر به تکه تکه کردن آن نیست. امیر خسرو پنج منظومه دارد که به استقبال از پنج گنج حکیم نظامی سروده و فقط برخی نامهای این خمسه را تغییر داده است؛ مطلع الانوار بر وزن و سبک مخزن الاسرار نظامی است، آئینه اسکندری بر وزن و سبک اسکندرنامه، هشت بهشت به تقلید از هفت بیکر و بالاخره خسرو و شیرین و مجنون و لیلی که هر دو در پنج گنج حکیم نظامی نیز وجود دارند. امیر خسرو از شاگردان و دلدادگان خواجه نظام‌الدین اولیاء بود. این عارف مسلمان که روح همیشه زنده‌اش، مزار مرمرین او را در هاله‌ای از اسرار تکانه‌دهنده و آسمانی قرار داده است، به قدری بر من تأثیر گذاشت که دلم می‌خواست تا صبح همانجا در اندوهی شادمانه و آرامشی حیرت‌بار باقی می‌مانم و از همه چیز تهی می‌شدم و اثری از من باقی نمی‌ماند. محمد بن احمد نظام‌الدین اولیاء در هند چشم به جهان گشود اما پدرش از مردمان بخارا بود که به هند مهاجرت کرد و در لاهور اقامت گزید و از آن جا نیز به بادیون رفت و شیخ نظام‌الدین نیز در همین شهر متولد شد. نظام‌الدین پنج ساله بود که پدرش به دیار باقی شتافت و سرپرستی این رند عالم سوز را مادر پارسا و اهل یقینش عهده‌دار شد. نظام‌الدین برای تحصیل معرفت و کمال به همراه مادر خود به دهلی رفت و در محضر بزرگانی هم‌چون شمس‌الدین دامغانی شاگردی کرد تا این که بالاخره به تشخیص فریدالدین گنج شکر، خرقة ارشاد بر دوش افکند و به‌عنوان یکی از روحانیون اثرگذار و بلنداندیش، محبوبیت فوق‌العاده‌ای در بین مردم هند یافت. بسیاری از مردم هند به واسطه خواجه نظام‌الدین و شاگردان اوست که چشم دل خود را به سوی جهان بی‌انتهای معارف قرآنی و اسلامی گشودند. مقام و محبوبیت خواجه نظام‌الدین اولیاء به حدی بود که امیران و سلاطین مسلمان از هر سو به زیارت او می‌رفتند و یکی از مشهورترین این امیران سلطان جلال‌الدین خلجی بود. یکی از نام‌آورترین شاگردان و محبان خواجه نظام‌الدین به‌جز امیر خسرو دهلوی، خواجه نصیرالدین و دیگری سراج‌الدین و برهان‌الدین بودند که هر کدام از این مشایخ، در منطقه‌ای از مناطق هند به ترویج معارف اسلامی پرداختند و مشتاقان بسیاری را با اسرار حقیقت آشنا کردند. خواجه نظام‌الدین اولیاء در سال ۷۲۵ هجری در دهلی چشم از جهان فانی فرو بست و در همانجا به خاک سپرده شد. به هر تقدیر چنین اولیاء و عارفانی بودند که معارف ناب قرآنی را در هیأت پند و موعظه و شعر و خطابه در سراسر هند گسترش دادند و از دل چنین فرهنگ ریشه‌دار و عمیقی است که ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی ظهور می‌کند و به‌قول هادی سعیدی از دل این رنگارنگی شگرف، بی‌رنگی توحید را بیرون می‌کشد و می‌سراید:

جهان، توفان رنگ و دل همین، مشتاق بی‌رنگی
چه سازد جلوه با آئینه مشکل پسند ما؟!
سرزمین پهناور هند یا یک میلیارد و دویست میلیون جمعیت، به‌راستی سرزمین اولیاست و تقدس و تهذیب و تنزیه از همه مظاهر فرهنگی و بومی این قوم فروتن و قانع و ساده و صالح، به روشنی پیداست. وقتی وارد صحن خواجه نظام‌الدین اولیا شدیم، چهار نفر از خادمان آن‌جا به گرمی از ما استقبال کردند. سرپرست خادمان مرد پنجاه و چند ساله‌ای بود که کبیرالدین نام داشت و از اهالی کاشان بود. به‌راحتی از جمله‌ها و کلمات فارسی بهره می‌برد و بسیار شیرین و واضح حرف می‌زد. اغلب شاعران



مسلمان ایرانی را می‌شناخت و عجیب‌تر آن که یکی از استادان افتخاری عرفان اسلامی در دانشگاه دهلی بود. آرامش و وقار و فروتنی و ایمان از او و دیگر خادمان مزار خواجه نظام‌الدین می‌بارید. آنان با حضور و آرامش و خاکساری خود چنان تأثیری بر من نهادند که یقین دارم تا پایان عمر تأثیر این تجربه در من باقی خواهد ماند. بر مزار خواجه نظام‌الدین اولیاء نشسته بودیم و غرق در سخنان شیرین و مؤثر کبیرالدین بودیم که بانویی میانسال با کسوتی افغانی به سوی ما آمد و در کنار ستونی نزدیک ما ایستاد و پس از سلامی خاضعانه، از دیار خود سخن گفت و اظهار تأسف کرد که افغانستان در آشوبی چندین و چند ساله دست و پا می‌زند و هنوز به سامان نرسیده است. او از ما می‌خواست که برای هموطنان زنجیده‌ماش دعا کنیم. این بانوی افغانی برای دیدن فرزندان از افغانستان به نیویورک رفته بود و از آن‌جا بی‌هیچ همراهی به دهلی آمده بود تا در کنار مزار اولیاء خدا معتکف شود و تقریباً ده روزی می‌شد که در آن‌جا بود. روزها این مکان مقدس پر از قوالان و خطیبان و زائرانی می‌شود که از اقصی نقاط جهان و فقط برای زیارت به دهلی آمده‌اند. زائرانی که در خانه و یا هتل و یا مهمانسرای ساکن نیستند، شبها را در همان‌جا به صبح می‌رسانند هر دقیقه که می‌گذشت از تعداد بیدارماندگان کاسته می‌شد و اطراف ما را سکوتی ژرف‌تر فرامی‌گرفت. بالاخره و به‌ناچار آن مکان مقدس را ترک

حتماً کسانی که اهل شعر و معرفت‌اید و از سنت شعری و حکمی و معرفتی این سپهر فرهنگی و باستانی، منتفع نشده‌اند، می‌دانند که امیر خسرو دهلوی سمرقندی، یکی از بزرگ‌ترین و مشهورترین شاعران عارف و مسلمان اواسط قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است که در پیالی هند زاده شد و در دهلی درگذشت و به دهلی معروف شد



شماره ۶۵
بهار ۱۳۸۸



گفتیم و با خاطرهای عمیق و کاری به مهمانسرا برگشتیم در طول راه، اشتیاق گریستن هم‌چنان در من زنده بود.

دهلی شهر صلح و آرامش است و روح مهربانی و صداقت و ایمان در همه خیابانها و آرامگاهها و معابد آن، چون بادی نرم و سبک جریان دارد. در دهلی صدای بوق ماشینها بسیار به گوش می‌رسد، اما هیچ‌کس از این بوقهای متناوب آزرده نمی‌شود. بوق برای آنان یک معنا بیشتر ندارد؛ هشدار برای گریز از تصادف، اما اگر تصادفی حادث شود از درگیری و ناسزاگویی و خشم خبری نیست و هندیان تحت هیچ شرایطی آرامش خود را از دست نمی‌دهند. این نکته برای من که می‌دانم خشم و کنایه و بدفهمی چه جایگاهی در شهر من تهران دارد بسیار دردناک و آموزنده بود. دهلی شهری است که فقیر و غنی بدون شکایت از تقدیرشان در کنار هم زندگی می‌کنند و هیچ‌کس طلبکار دیگری نیست و کسی چنین تصور نمی‌کند که حق را از دیگران ضایع کرده‌اند.

فقط یک روز فرصت داشتیم تا مزار ابوالمعانی بیدل دهلوی را زیارت کنیم و به هیچ قیمتی هم نمی‌توانستیم این فرصت بی‌بدیل را از کف بدهیم. اخیراً دولت تاجیکستان مزار بیدل را بازسازی و او را شاعری تاجیک معرفی کرده است. به هر حال دستشان درد نکند که بالاخره آنها به فکر مرمت آرامگاه بیدل افتاده‌اند و به آن مکان مقدس که در وسط باغی بزرگ قرار دارد صورتی نسبتاً زیبا بخشیده‌اند و تشخیص به آن‌جا داده‌اند. این کار برای عاشقان بیدل که مشتاق دیدار مزار او هستند کار بسیار ارجمندی است. بر مزار بیدل حال دیگری داشتم و فضای باشکوه باغ و سادگی و بی‌آلایشی آرامگاه این شاعر عارف و حکیم ژرف‌اندیش در من تأثیر متفاوتی داشت. پرفسور اختر یکی از استادان زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه دهلی و هادی سعیدی و این حقیر، تنها زائران آرامگاه بیدل بودیم و جز سه چهار خادم، هیچ‌کس در آن باغ بزرگ حضور نداشت. بیدل در دهلی بسیار غریب است. به همراه هادی سعیدی و با یاد دوست شاعر و جوانمردم مرتضی امیری بر سر مزار بیدل فروتنانه و غمگانه نشستیم و فاتحه‌ای خواندیم و بر روان جاودان بیدل حکیم درودها فرستادیم. این لحظه‌ها فراموش نشدنی‌اند و شوق تکرار چنین لحظه‌های بی‌بدیلی هنوز در جانم زبانه می‌کشد و عمیق‌تر از همیشه درمی‌یابم که چقدر فرصت ما

که از این سیر باطنی یا بهتر بگوییم سیر آفاقی و انفسی بازگشته‌ام، حس می‌کنم که به فرهنگ دیرینه خویش، دلبستگی بیشتری یافته‌ام و شوق شناخت اولیاء و بزرگان عرصه عرفان و حکمت ایران و هند بیشتر از پیش مرا به جستجو و تحقیق ترغیب می‌کند



شماره ۶۵ بهار ۱۳۸۸

برای پرواز در آسمان بی‌انتهای این فرهنگ و تمدن شگفت، اندک است و به فرموده بیدل:

من شرر پرواز و عالم، دامگاه نیستی

تا دهم شرح پرافشانی، شکارم کرده‌اند

آرامگاه ساده بیدل را که نشان از ساده‌زیستی او داشت ترک کردیم. در راه بازگشت به مهمانسرا به یاد این رباعی بیدل افتادم که آخرین رباعی اوست. بیدل وصیت کرده بود در صحن همان اتاقی که در آن‌جا زندگی می‌کرد دفن شود و او را پس از مرگ حرکت ندهند. علت این وصیت او مشخص نبود تا این که پس از فوتش این رباعی را از زیر بالشی که سر بر آن می‌نهاد به همراه یک غزل یافتند و علت وصیت او آشکار شد:

بیدل! کلف سیاه‌پوشی نشوی

تشویش گلوی نوحه‌گوشی نشوی

بر خاک بمیر و هم‌چنان رو بر باد

مرگت سبک است، بار دوشی نشوی

آخرین شب حضور ما در دهلی از راه رسید. ما که خستگی این سفر را در جذب آن همه اسرار مصور و رنگارنگ از یاد برده بودیم، در آخرین لحظه‌های حضور خود، تن به خوابی عمیق سپردیم و پیش از طلوع آفتاب برخاستیم تا خدای بی‌همتا و مهربان را شکر گوئیم و در عبادتی خالصانه به تماشای یکی از روشن‌ترین مظاهر حق بایستیم؛ طلوع خورشید دهلی از پشت درختهای انبوه دانشگاه دهلی، بسیار تماشایی است. با هادی سعیدی در سومین طبقه ایوان مهمانسرا ایستادیم و به طلوع آفتاب خیره شدیم و از هند سخن گفتیم و از خویشاوندی دیرینه ایران و هند. هادی سعیدی نیز به این نکته اشاره کرد که فرهنگ هند، مادر فرهنگ‌هاست و زبان فارسی نیز که هنوز هم یکی از زبانهای رسمی هند است، جایگاه خود را از دست نداده و بر ماست که از این وجه مشترک برای آشنایی با راز و رمزهای فرهنگ هند بهره بگیریم و هندیان را نیز از ضرورت یادگیری هرچه بیشتر زبان و ادبیات فارسی که بخش عظیمی از تاریخ و تمدن هند را دربر دارد آگاه‌تر کنیم. هدف ما در این مأموریت معنوی همین بود و اکنون که به روزهای رفته نگاه می‌کنم، چنین می‌پندارم که ما به لطف خدا گامی هرچند کوچک و کوتاه در این مسیر طولانی برداشته‌ایم و با حضور در این سمینارها و همایش‌ها، از این ظرفیت گسترده، به قدر بضاعت خویش، بهره‌گرفته‌ایم. دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها و دریافته‌های هند بزرگ، بسیارند و این حقیر به قدر اشارت و در نهایت اختصار به آنچه در این یک هفته گذشت اشاره کردم و از توصیف جزئیات این سفر، خصوصاً جزئیات همایش‌ها چشم پوشیدم. اکنون که از این سیر باطنی یا بهتر بگوییم سیر آفاقی و انفسی بازگشته‌ام، حس می‌کنم که به فرهنگ دیرینه خویش، دلبستگی بیشتری یافته‌ام و شوق شناخت اولیاء و بزرگان عرصه عرفان و حکمت ایران و هند بیشتر از پیش مرا به جستجو و تحقیق ترغیب می‌کند. هند سرزمین عشق و ایمان و برادری و قناعت و مهربانی و یگانگی است و این یک هفته‌ی رویایی برای من، با ارزش‌ترین خاطره‌های است که از یادآوری آن، نه تنها خسته نخواهم شد که با هر بار یادآوری، مذاق جانم از لذت و حلاوت آنچه دیدم و شنیدم، سرشارتر خواهد شد و حرف آخر این‌که:

هر که شد مستطیع فضل و ادب

رفتن هند واجب است او را

هو الاول و الآخر

دوم اسفند ۱۳۸۷ تهران